

بهمن دژ شاهنامه از اسطوره تا واقعیت

رضا رضالو*

استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۱/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱۲/۱۰)

چکیده

در شاهنامه فردوسی به نام مکان‌هایی اشاره شده که یکی از این آن‌ها، دژی است اهریمنی به نام «دژ بهممن» که در اطراف اردبیل و در دوره کیانیان، وجود داشته است. نام این دژ، در داستان اختلافی که میان سرداران ایرانی بر سر جانشینی کاووس وجود داشته، ذکر شده که طی آن برخی از سران به جانشینی فریبرز و برخی دیگر به جانشینی کیخسرو تمایل دارند. کاووس چاره در این می‌بیند که از این دو نفر هر کدام که بتواند دژ جادویی بهممن را فتح نماید، جانشین وی گردد. مقاله زیر با استفاده از مطالعات باستان‌شناسی سعی دارد موقعیت دژ بهممن را مکان یابی نماید.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه - کیانیان - بهممن دژ - قلعه قوناق قیران.

*. E-mail: Reza_rezaloo@yahoo.com

مقدمه

شاهنامه بیان شاعرانه‌ی قدیمی‌ترین روایت اساطیری و افسانه‌ای ایران است که در قرن چهارم هجری قمری به رشته نظم کشیده شده است (هانزن، ۱۳۷۴: ۱). ادب شناسان، شاهنامه را از گونه‌ی ادبی حماسه شناخته و آن را یکی از پنج حماسه جاودان جهان برشمرده‌اند (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

شاهنامه اثری حماسی است که اسطوره‌ها، افسانه‌ها و تاریخ ایران پیش از اسلام را توصیف می‌کند. شاید بتوان مهمترین دستاوردهای شاهنامه فردوسی را تجدید حیات و نجات زبان فارسی و نیز اسطوره‌شناسی گذشته و تاریخ اولیه ایران، بر پایه یک سنت شفاهی و مکتوب طولانی، استوار دانست (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۴: ۳۳-۳۵). شاهنامه به اتفاق اکثر محققان، تاریخ پیشینیان و به منزله‌ی تاریخ سرگذشت ایران است در زمان و رد پای زمان در ایران (مسکوب، ۸۱: ۳۸۵). فردوسی شخصیت و قومیت ایران را تکوین داد و گذشته آن را به دوران‌های بعد وصل کرد، گذشته‌ای که دارای کارنامه تاریخی و تمدنی درخشان بوده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۳: ۱۰).

شاهنامه‌ی فردوسی تاریخ ملی امپراطوری ایران قبل از اسلام را با روایت داستان‌هایی از پنجاه پادشاه اصیل ایرانی بازگو می‌کند. با کیومرث افسانه‌ای که در هنگام آفرینش پادشاه بوده است، آغاز می‌نماید و با آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد (۶۳۲-۶۵۱ ق. م) ختم می‌کند. شاهنامه این پنجاه پادشاه را به چهار دودمان تقسیم می‌کند: پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان. دو دودمان نخست و به خصوص دودمان اول ریشه در اساطیر دارند، اما دو دودمان آخر، تاریخی‌اند. دودمان دوم از چهار سلسله‌ی مذکور در شاهنامه کیانیان است که ده پادشاه دارد و ۷۳۲ سال می‌پاید. اولین پادشاه کیقباد بوده که سلسله کیانیان را بنیان می‌نماید (دیویدسن، ۱۳۷۸: ۱۹-۲۱).

کیانیان

گمان بر این است که با کیانیان، ما از تاریخ عمدتاً اساطیری گذشته، وارد تاریخ افسانه‌ای می‌شویم. نام این دودمان یعنی کیان جمع کی، لقب شاهان این دودمان است. در فارسی میانه و فارسی جدید، کی به معنی شاه بوده و صفت کیانی معنای شاهی یا سلطنتی گرفته است (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۴۶). یکی از قدیمی‌ترین نظریات ارائه شده در بحث تطبیق تاریخ و اسطوره که در محدوده داستان‌های شاهنامه مطرح شده است،

نظریه یکسان‌شماری کیانیان با هخامنشیان است؛ گمانی که اول، حدود شانزده قرن پیش، مورخ رومی به نام آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) بدان اشاره کرده بود و در سده‌ی نوزدهم نیز کسانی چون فلوئگل، سرجان ملکم و کنت گوبینو بدان معتقد بودند. سرانجام برخی از پژوهشگران دوره‌های نزدیک‌تر نیز کوشیدند بر اثبات این گمان کهن اصرار بورزند. کسانی چون هوزینگ (Husing)، هرتل (Hertel)، هرتسفلد (Herzfeld) و هوپت (Haupt) با آرای متفاوت کوشیدند از هم نام بودن گشتاسپ کیانی با ویشتاسپ، پدر داریوش، برای یکسان فرض کردن پادشاهان هخامنشی و کیانی یاری بگیرند (سرکاراتی، ۱۳۵۶: ۷۴-۷۵). اما محققین دیگری چون کریستن سن، هنینگ و بویس بر اساس تفسیر تاریخی هویت کیانیان، نظریه دیگری را ارائه نموده‌اند. کریستن سن اعتقاد دارد که با توجه به این که نام هشت تن از کوی‌ها، از جمله کوی ویشتاسپ حامی زرتشت به عنوان حکمرانان و رهبران مذهبی بخش‌هایی از ایران، در اوستا آمده است، حدس می‌زند که حماسه‌های مربوط به این سلسله باید از بازمانده‌هایی از وقایع تاریخی ایران شرقی، در گذشته‌های دور باشد (کریستن سن، ۱۳۵۰: ۱۴-۱۵). وی باور دارد که سلسله کیانیان، طرحی تاریخی از دورانی معین در اختیار ما می‌گذارد؛ دورانی که پس از جایگزینی آریایی‌های مهاجر در مشرق ایران و استقرارشان تحت یک نظامی شاهی سامان پذیرفته، آغاز شده و تا زمان دین آوری زرتشت به طول انجامیده است (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۴۹). محققانی که سلسله‌ی کیانی و هخامنشی را یکی می‌دانند، بر آنند که کیخسرو همان کوروش هخامنشی است و این از آن رهگذر پیدا شده که داستان زندگی این دو، همانند هم می‌باشد. کیخسرو را از نظر شباهت کارهایش به کوروش کبیر و به دلایل زیر با این پادشاه تطبیق داده‌اند: ۱- مادر هر دو نسبت به قومیت پدرشان، اجنبی است. مادر کیخسرو دخت افراسیاب و مادر کوروش دخت پادشاه ماد بود. ۲- هر دو دور از دربار پدر، بزرگ شدند؛ کیخسرو در دربار تورانی و کوروش در دربار ماد. ۳- کیخسرو پس از جنگ‌های متمادی، تورانیان را از ایران می‌راند و دست آنان را به کلی کوتاه می‌کند. کوروش نیز پس از چندین سال جنگ، سکاها را از ایران راند و مرز ایران را تا سیحون پیش برد و در کنار آن رود شهری به نام شهر کوروش بنا کرد. ۴- در داستان‌ها آمده که کیخسرو اژدهایی را مابین اصفهان و فارس از بین برد. این اسطوره ممکن است کنایه از یک واقعه‌ی تاریخی باشد، چه اصفهان از ولایات ماد بود و چون بنا بر روایات یونانیان آخرین پادشاه ماد آستیگ یا اژی دهاک نام داشت و وی در بین اصفهان و فارس با کوروش جنگ کرد که منجر به شکست او شد، ممکن است که پارسی‌ها لقب اژدی‌هاک را به مناسبت نارضامندی به ایختوویگو آخرین پادشاه ماد داده باشند که سبب به وجود آمدن این افسانه شده است و بعدها آن را داستان سرایان به کیخسرو

داستانی نسبت داده اند. ۵- همین طور که کیفیت مرگ کیخسرو بر ما مجهول است، چگونگی مردن کوروش نیز درست معلوم نیست. مورخان قدیم را در کیفیت فوت او اختلاف است و ممکن است همین ابهام سبب ایجاد این افسانه شده باشد. ۶- دیگر، عقل و درایت کیخسرو است که با تدبیر و دادگری و ضعیف پروری کوروش قابل مقایسه است (رضی، ۱۳۸۱: ۱۷۵۸). ۷- پدران کوروش و کیخسرو ایرانی، فرمانرواهای بخشی از قلمرویی هستند که به پدربزرگ مادری آنها تعلق دارد. کمبوجیه، پدر کوروش، از سوی آستیاک فرمانروای پارس است و سیاوش، پدر کیخسرو، بر سیاوش گرد که متعلق به افراسیاب است، می‌راند. ۸- هر دو پدر بزرگ، خوابی می‌بینند که موجب می‌شود فرزندی که دختر آنها در شکم دارد را دشمن خود بپندارند و قصد جان او را بکنند. ۹- در هر دو داستان، دستور کشتن نوزاد اجرا نمی‌شود. افراسیاب به نیرنگ می‌خواهد فرنگیس کودکی را که در شکم دارد بیفکند، کودک را بر سر راه می‌گذارند، اما به نتیجه نمی‌رسد. ۱۰- در هر دو داستان، فرزندی که باید کشته شوند به نزد شبانان گسیل می‌شوند. کیخسرو تا ده سالگی در میان شبانان می‌ماند و شکارچی ماهری می‌شود. کوروش نیز در میان شبانان رشد می‌یابد. ۱۱- در هر دو داستان، دو کودک مورد بحث، به وسیله‌ی یکی از نزدیک‌ترین دوستان پادشاه رهانیده می‌شوند. در داستان کوروش، هارپاگوس پیشکار آستیاک، کوروش را می‌رهاند و در داستان کیخسرو، پیران، سپهسالار افراسیاب، کیخسرو را نجات می‌دهد. ۱۲- در هر دو داستان، کوروش و کیخسرو برای دستگیری پدربزرگ خود متوسل به حيله‌ای خشونت آمیز می‌شوند. به این معنی که بنا بر روایت کتزیاس، کوروش به تعقیب پدربزرگ خود آستیاک می‌پرداخت، آستیاک به دختر و دامادش پناهنده شد و کوروش فرمان داد تا آمی تیس (دختر آستیاک) و شوهرش (سپی تاماس) را شکنجه کنند تا مکان اختفای پادشاه ماد را بروز دهند. آستیاک ناچار برای نجات فرزندش، خود را آشکار ساخت و کوروش او را دستگیر کرد. در داستان کیخسرو نیز می‌بینیم که چون هوم زاهد افراسیاب را اسیر می‌کند، افراسیاب از کمند وی می‌گریزد و در دریا پنهان می‌شود و کیخسرو به راهنمایی هوم، گرسیوز، برادر افراسیاب را حاضر می‌کند و شکنجه می‌دهد؛ گرسیوز به ستوه می‌آید و ناله سر می‌دهد؛ افراسیاب از ناله برادر دلگیر می‌شود، چهره می‌نماید و دستگیر می‌شود (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۸۲-۸۳).

کوروش

کوروش کبیر، بنیان گذار سلسله هخامنشی پس از برکنار کردن پادشاه ماد ایشتوویگو (آستیاک) در سال ۵۵۰ پیش از میلاد به قدرت رسید. کوروش پس از کسب یک

سلسله پیروزی بر پادشاه لیدی، کرزوس، در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ ق. م و پس از نبرد موفقیت آمیزش با بابلی‌ها در سال ۵۳۹ ق. م یک امپراطوری پهناور بنیان نهاد که از مدیترانه در غرب تا ایران شرقی، و از دریای سیاه در شمال تا دریای عمان گسترش می‌یافت. وی در سال ۵۳۰ ق. م در جریان جنگی در شمال شرقی امپراطوری خود، کشته شد. هرودوت مورخ یونانی نیمه چهارم ق. م که در آسیای صغیر می‌زیست، اسطوره‌هایی که حول ولادت کوروش شکل گرفته را به بهترین وجه توصیف کرده است. به نوشته‌ی هرودوت، ایشتوویگو که پدر بزرگ مادری کوروش بود به خواب دید که دخترش ماندانا به قدری آب تولید کرده است که شهر او و کل آسیا را آب فراگرفته است. هنگامی که مردان مقدس (مغان) از خواب پادشاه با خبر شدند، نسبت به پیامدهای آن به او هشدار دادند. در نتیجه، ایشتوویگو، ماندانا را به عقد ازدواج یک پارسی به نام کمبوجیه درآورد که هرچند تباری اشرافی داشت، اما از دیدگاه ایشتوویگو بسیار پایین تر از یکی از اعضای طبقه‌ی متوسط ماد بود. هنوز یک سال از ازدواج ماندانا و کمبوجیه نگذشته بود که ایشتوویگو بار دیگر خواب دید تاکی از زهدان ماندانا می‌روید و سراسر آسیا را می‌پوشاند. مغان این خواب را بدشگون تفسیر کردند و به شاه گفتند که فرزند ماندانا تاج و تخت او را تصرف خواهد کرد. شاه، دختر باردار خود را فراخواند و او را تا هنگام ولادت فرزندش تحت نظارت دقیق قرار داد. شاه به یکی از اشراف و معتمدان ماد به نام هارپاگوس دستور داد که نوزاد تازه به دنیا آمده را بکشد (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۴: ۶۷-۶۶). ماندانا تنها فرزند ایشتوویگو (آستیاک) بود و اگر او می‌مرد، ماندانا جانشینش می‌شد. به همین دلیل هارپاگوس از عاقبت کار خود ترسید و این کار را به چوپانی به نام مهرداد سپرد (گریمال، ۱۳۸۱: ۱۵۳-۱۵۲). از قضای روزگار، همسر چوپان فرزندی مرده به دنیا آورد و از شوهرش درخواست کرد تا فرزند درباری را به جای فرزند خودشان نگهداری کنند. کوروش به سرعت می‌بالد و به نوجوانی برجسته تبدیل می‌شود که یک سر و گردن از دوستان خود بلندتر است و خصوصیات سلطنتی رهبری را از خود نشان می‌دهد. بعدها ایشتوویگو متوجه می‌شود که پسر چوپان نوهی خود او و فرزند ماندانا است. وی با رایزنی مغان به کوروش اجازه می‌دهد که به ایران و نزد والدین حقیقی خود باز گردد. کوروش بعدها پدر بزرگ خود را با موفقیت سرنگون می‌کند و به فرمانروای مادها و پارس‌های متحد تبدیل می‌شود (سرخوش کرتیس، ۱۳۸۴: ۶۸-۶۷). شهرت او در میان مردم جهان به دلیل آن است که او بانی دولتی شد که از حیث وسعت بی‌سابقه بود و از سیحون تا دریای مغرب و بحر احمد امتداد داشت. اما رفتار او با اهالی کشورهای مغلوب و شیوه حکومت و رفتار وی در مشرق زمین، مهم‌ترین دلیل شهرت او است، زیرا وی سیاست ظالمانه‌ی پادشاهان سابق آشور را به رافت و رحمت تبدیل کرد.

در شهرها و سرزمین‌های فتح شده، کشتار نکرد و به مقدسات ملت‌ها احترام گذاشت (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۷۰).

کیخسرو

کیخسرو (کوی هئوسروه) پسر سیاوش و ویسپان فری، دختر افراسیاب است. از میان کارهای او دو کار بیش از همه شهرت داشته است؛ نخستین کار بزرگ او آن است که بتخانه مشرکان را در کنار دریاچه چیچست ویران کرد و دومین کار بزرگ او کشتن افراسیاب است (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۱۳۳). زمانی که سیاوش در توران زندگی می‌کرد با دختر افراسیاب به نام ویسپان فری (فرنگیس) ازدواج کرد و حاصل این ازدواج کیخسرو بود که در توران زمین بزرگ شد (رضی، ۱۳۸۱: ۱۷۵۱). سیاوش که شخصیتی روشن روان و در ارتباط فراحسی با عالم غیب بود، در خواب مشاهده کرد که به زودی در نتیجه‌ی دسیسه چینی گرسیوز، زمانش به سر می‌رسد و عازم سرای باقی خواهد شد. پس درباره کیخسرو به فرنگیس وصایایی نموده، ودایعی را به او داد تا به فرزندش تسلیم نماید و به او اظهار داشت که کیخسرو بعدها به تخت شاهی در ایران خواهد نشست و کاخ ستم افراسیاب را ویران خواهد ساخت (آزمایش، ۱۳۸۰: ۵۴ و ۵۵). پس از کشته شدن سیاوش، افراسیاب به پیران ویسه دستور می‌دهد کیخسرو را به نزد شبانان کوه فرستد تا از تبار خود آگاهی نیابد و راه و رسم و خرد نیاموزد. پیران چنین می‌کند و او را به شبانان کوه قلو، می‌سپارد. مدتی می‌گذرد، وی پرورش می‌یابد و بسیار جسور و دلیر می‌گردد؛ آنچنان که شبانان او را نزد پیران باز می‌گردانند. پیران با مهربانی با او رفتار کرده و ترتیبی می‌دهد که مهر او در دل افراسیاب قرار گیرد. افراسیاب دستور می‌دهد کیخسرو و مادرش را به سیاوش کرد یا کنگدژ فرستاده و از آن‌ها پرستاری کنند (عفیفی، ۱۳۷۴: ۵۹۶).

زمانی که خبر کشته شدن سیاوش در توران به ایران رسید، سراسر کشور در ماتم و سوگواری نشست و آتش کین افراسیاب در دل‌ها زبانه کشید. رستم که سیاوش را پروریده بود از بی کین خواهی برخاست. نخست سودابه را که سبب مهاجرت سیاوش شده بود کشت و سپس لشکر آراست و با پسرش فرامرز به توران زمین روی بنهاد. سرخه پسر افراسیاب و پیلسم برادر پیران در این جنگ کشته شدند. افراسیاب شکست دیده از میدان روی بتافت و از بیم این که مبادا کیخسرو به دست ایرانیان بیفتد، به پیران گفت که او را بکشد. اما پیران او را نکشت و به آن طرف دریای چین آرام داد. رستم به تدریج ممالک توران را گرفت ولی چون پادشاهی بی فر و بی خرد مثل کیکاووس، شهریار ایران بود در نیکبختی، به روی ایرانیان بسته شد. خشکسالی و قحطی همه را به ستوه آورده بود. شبی سروش، گودرز را به خواب آمد، بدو گفت

که چاره درد ایران، در این است که کیخسرو پسر سیاوش را به ایران آورند و جز از گیو پسر تو، کسی این کار را نتواند ساخت. گیو به امر پدرش گودرز، رهسپار دیار توران شد و پس از چندی تفحص، کیخسرو را پیدا کرد و با مادرش فرنگیس به ایران آورد. اما کیخسرو پس از ورود، به شاهی برگزیده نشد؛ زیرا طوس با سران دیگر همداستان نبود و می‌خواست که فریبرز پسر کیکاووس جانشین پدر گردد نه کیخسرو نوه کیکاوس که از طرف مادر به افراسیاب تورانی منسوب بود. پس از گفتگوها و پرخاش‌ها قرار شد که فریبرز و کیخسرو به اردبیل رفته دژ بهمن که مقر آهریمن بود را تسخیر کنند و هر کدام که به گرفتن آن قلعه کامیاب گشت، پادشاه شود (مفرد کهلان، ۱۳۷۵: ۲۰۲).

بدو گفت کاووس کاین رای نیست	که فرزند هر دو، به دل بر، یکی ست
یکی را چو من کرده باشم گزین	دل دیگر از من شود پر ز کین
کنون چاره سازم که هر دو ز من	نگیرند کین، اندر این انجمن
دو فرزند ما را کنون، با دو خیل	بباید شدن تا در اردبیل
به مرزی که آنجا دز بهمن ست	همه ساله، پر خاش آهرمن است
برنج است از آهرمن آتش پرست	نیارد، بدان مرز، موبد نشست
از ایشان یکی کان بگیرد به تیغ	ندارم از او تخت شاهی دریغ

(شاهنامه فردوسی، به کوشش خالقی مطلق، ۱۳۸۸، دفتر دوم: ۴۶۱: ۵۷۶-۵۸۲)

سپه چون به نزدیکی دز رسید	زمین همچو آتش همی بردمید
سنان‌ها، ز گرمی، همی برفروخت	میان زره، مرد جنگی بسوخت
زمین، سربه‌سر گفتی از آتش است	هوا دام آهرمن سرکش است
سرباره‌ی دز بُد اندر هوا	ندیدند جنگ هوا را روا
سپهبد فریبرز را گفت مرد	هزبری چو آمد به دشت نبرد
به گرز و کمان و به تیغ و کمند	بکوشد که آرد به چیزی به بند
به پیرامن دز، یکی راه نیست	از آتش، کسی با دل شاه نیست
میان زیر جوشن، بسوزد همی	تن بارگی برفروزد همی
بگشتند، یک هفته، گرد اندرش	به دیده، ندیدند، جای درش
به نومیدی از جنگ گشتند باز	نیامد بر از رنج و راه دراز

(شاهنامه فردوسی، به کوشش خالقی مطلق، ۱۳۸۸، دفتر دوم: ۴۶۳: ۶۰۱-۶۱۰)

ابا پیر گودرز کشوادگان	به دز در شد آن شاه آزادگان
پر از باغ و ایوان و میدان و کاخ	یکی شهر دید اندر آن دز فراخ
سر باره از روشنی شد پدید	بدان جای کان روشنی بردمید
یکی گنبدی تا به ابر سیاه	بفرمود خسرو بدان جایگاه
به گرد اندرش، طاق‌های بلند	درازا و پهنای او ده کمند
برآورد و بنهاد آذر گشسپ	ز بیرون، چو نیم از تگ‌تازی‌اسپ
ستاره شناسان و هم بخردان	نشستند گرد اندرش موبدان
که آتشکده گشت با بوی‌ورنگ	در آن شارستان کرد چندان‌درنگ
بنه برنهاد و سپه برنشاند	چو یکسال بگذشت، آتش بماند

(شاهنامه فردوسی، به کوشش خالقی مطلق، ۱۳۸۸، دفتر دوم: ۴۶۷: ۶۵۵-۶۶۳)

در اوستا کیخسرو، به مراتب بیش از دیگر پهلوانان کیانی ستایش شده است. کیخسرو را از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش، از برای پیروزی اهورا آفریده اش، از برای فاتحش، از برای خوب مجری شده اش، از برای حکم تغییر ناپذیرش و از برای حکم مغلوب نشدنیش می‌ستایند. وی جنگاور است و با یک ضربت بر دشمنانش پیروز می‌شود. چون دارای فره است از پادشاهی باشکوهی بهره‌مند است. زندگی درازی می‌کند، نیکبخت است و نیرویش به کار همه می‌آید. از آینده نیز خبر دارد (یارشاطر، ۱۳۸۳: ۵۶۲).

سلطنت پرتقوای کیخسرو و فرمانروایی بی‌خردانه کیکاووس در شاهنامه الگوی سلطنت در فرهنگ ماست و قرار گرفتن این دو در کنار هم در شاهنامه نمونه‌ای از روش آموزش غیر مستقیم و بسیار موثر الگوی رفتاری در ادبیات ماست. نفرت فردوسی از الگوی کیکاووس و ستایش از الگوی کیخسرو نشانه روشنی است که فردوسی به مطلق سلطنت نمی‌اندیشد، بلکه او فقط به نمونه پرتقوای آن نظر دارد و آن را می‌ستاید (بهار، ۱۳۸۵: ۹۱).

کیخسرو مانند سلطان ابراهیم ادهم و بودا به ترک تخت شاهی می‌گوید و راه درویش و فقر می‌پوید. آنچه در نزد صوفیان از ذکر و فکر و قلت طعام و منام و کلام و خلوت و چله نشستن معمول است، همه اعمالی که کیخسرو انجام می‌دهد (آزمایش، ۱۳۸۰: ۳۶).

دژ بهمن

دژ بهمن دژی اهریمنی است که پیروان یزدان و موبدان، یارا و توان نشستن و کاشانه گزیدن در آن را ندارند. هر کدام از دو خواستار شاهی، کیخسرو و فریبرز، که بتواند این دژ را بگشاید، تخت و تاج ایران را به دست خواهد آورد؛ این چاره‌ای است که کاووس یافته است تا هیچ یک

از آن دو را از خود نرنجانند (کزازی ۱۳۸۹: ۵۹۲). دژ بهمن در کتب پهلوی، «اوزدیزار» (Uzdaezar) نامیده شده که از لغات متروکه‌ی فارسی است و باید «بتکده» ترجمه شود. در کتب پهلوی و پازند این کلمه به معنی بتکده استعمال شده است. اوزدستار (Uzdistar) یعنی بت پرستی و این کلمات از لغت اوستایی اوزداز (Uzdaeza) مشتق شده که به معنی پشته و بلندی است و نیز به معنی دیوار و برج و بارو آمده و از ریشه‌ی فعل داز که به معنی انباشتن و چیدن است، مثل انباشتن سنگ و گل. لغت دز یا دژ در فارسی که به معنی قلعه و حصار است با لغت اوستایی داز که به معنی سنگ یا گل انباشته و روی هم گذاشته است یا به عبارت دیگر پشته، تپه و تل است (پورداد، ۱۳۷۷: ۲۴۱). حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* می‌گوید که بر سر کوه سبلان قلعه‌ای محکم بوده است که آن را دز بهمن و رویین دز خوانده‌اند و در شاهنامه گوید که وقت نزاع پادشاهی میان کیخسرو و فریبرز بر فتح آن قرار دادند و فریبرز از فتح آن عاجز شد و کیخسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد و اکنون خراب است (حمدالله مستوفی، ۱۳۷۸: ۱۲۸).

قلعه قوناق قیران

قلعه قوناق قیران به فاصله ۲۸ کیلومتری شمال غربی شهر اردبیل و ۶۰۰ متری شمال روستای رویندرزوق (قوناق قیران)، در بخش مرکزی شهرستان اردبیل واقع شده است. این قلعه در سال ۱۳۸۲ با شماره ۹۴۲۴ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده و ارتفاع آن از سطح دریاهای آزاد ۱۳۰۰ متر می‌باشد. قلعه قوناق قیران بر بالای کوهی صعب العبور قرار گرفته و از سه طرف به وسیله پرتگاه‌هایی در بر گرفته شده و تنها بخش جنوبی آن است که شیب ملایمی دارد. قلعه مذکور فاقد شکل هندسی منظم بوده و جهت کشیدگی آن شمالی-جنوبی است. امروزه از بنای قلعه تنها بخش‌های اندکی از دیوار، برج‌ها، دروازه و آب انبار باقی مانده است. از دیوار دفاعی آن نیز تنها بخش‌هایی در ضلع جنوبی و جنوب غربی و تا حدودی ضلع شرقی باقی مانده است. دیوار دفاعی از تخته سنگ‌های بزرگ و متوسط و به شیوه خشکه چین ساخته شده است. مرتفع‌ترین بخش باقی‌مانده دیوار در سمت غربی است که ارتفاع آن حدود ۲/۳۰ متر می‌باشد و ضخامت آن به ۱ متر می‌رسد. این دیوار دفاعی به وسیله برج‌های نیم دایره‌ای شکل تقویت شده است. دروازه ورودی قلعه در ضلع شمالی و مشرف بر پرتگاه و دره‌ای عمیق است که دسترسی به آن بسیار مشکل می‌نماید. چهارچوب این دروازه سنگی است و امروزه از آن تنها دو قطعه سنگ بسیار بزرگ تقریباً استوانه‌ای شکل باقی مانده است. عرض این دروازه ۶/۸۴ متر مربع و ارتفاع آن ۲/۷۰ متر می‌باشد و کف آن با تخته سنگ‌هایی پوشیده شده است.

با توجه بررسی‌های صورت گرفته نگارنده، تاریخ ساخت این قلعه مربوط به دوره هخامنشی است. قلعه مذکور بزرگترین استقرار مربوط به دوره هخامنشی در کل استان اردبیل است. ظروف سفالی این محوطه از نوع سفال‌هایی است که با نام «ظروف منقوش مثلثی» مشهور است. نقوش نیز عبارتند از خطوط ساده و مثلث‌های توپر و نقوش شبیه به درخت و یا هاشورهای متقاطع که بر روی لبه یا در داخل لبه به کار می‌رفته‌اند.

سفال‌هایی موسوم به ظروف منقوش مثلثی در لایه‌های IIIA و IIIB حسنلو به دست آمده و این اصطلاح را برای اولین بار دایسون برای نامیدن این ظروف به کار برده است. این ظروف در دوره هخامنشی در یک گستره وسیع شامل شمال غرب و غرب ایران، جنوب قفقاز، شرق ترکیه و در شرق شامل افغانستان و پاکستان پراکنده شده‌اند. سفال منقوش مثلثی را برای اولین بار فن در اوستن در وان (Vonder Osten, 1952:307) و آلتین تپه مربوط به دوره اوراتویی دانست (Summers 1993: 86). سوینی، ظروف منقوش مثلثی را به عصر آهن III منسوب ساخته است. گسترش این نوع ظروف در جنوب دریاچه ارومیه منجر به این نتیجه گیری شد که ظروف منقوش مثلثی از نمونه گونه‌های مختلف سفال‌های مانایی است (Swiny 1973: 91). ماسکارا تاریخ ظروف منقوش مثلثی را قرن ۶-۷ پ. م می‌داند (Muscarella 1978: 244) و نیز آن‌ها را نوعی کالای تجملی برمی‌شمرد که وجود یا عدم وجودشان را نمی‌توان به عنوان مبنای گاهنگاری به حساب آورد. به گونه‌ای که این ظروف در عقرب تپه به دست نیامده‌اند (Muscarella 1973: 65).

استروناخ تاریخ رواج ظروف منقوش مثلثی را مابین ۷۰۰ تا ۵۰ پیش از میلاد می‌داند (Stronach 1974: 242). مدودسکایا پیدایش کاسه‌های گل لاله‌ای در منطقه ارومیه در قرن هفتم پیش از میلاد و وجود این نوع سفال را در حسنلو IIIB و عقرب تپه، حاصل نفوذ مانایی‌ها می‌داند (Medvedskaya 1989: 444). اشتفان کرول (Kroll) معتقد است با توجه به این که این ظروف در کاوش‌های قلعه بسطام به دست نیامده است، تاریخ رواج آن‌ها به بعد از دوره اورارتو مربوط می‌باشد (کرول، ۱۰۸: ۱۳۵۴). بعدها کرول در بسطام نمونه ظروفی را به دست آورد که آن‌ها را مربوط به مادها دانست و چون در میان‌شان ظروف منقوش مثلثی یافت نگردید، تاریخ رواج ظروف منقوش مثلثی را به سده ششم پیش از میلاد یعنی همزمان با گسترش هخامنشی‌ها دانست. وی بعدها این نتیجه‌گیری را به کل شمال غرب ایران تعمیم داد و ظروف منقوش مثلثی را به دوره هخامنشی منسوب نمود.

این سفال‌ها در زیویه نیز به دست آمده‌اند و با توجه به فرم‌شان می‌توان آن‌ها را مربوط به تاریخی مابین ۷۵۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد قرار داد. دو نمونه آزمایش کربن ۱۴ در زیویه صورت گرفته که ۶۱۰ و ۶۱۱ پ. م را نشان می‌دهد که نشان دهنده ارتباط با استقرار IIIB حسنلو

است (Dyson 1965: 65). ارنی هرینک در تاریخ‌گذاری این نوع ظروف با کرول هم عقیده بوده و تاریخ ساخت آن‌ها را به عصر هخامنشی مربوط می‌داند (هرینک، ۱۳۷۶: ۱۰۵). بعدها دایسون در تصحیح لایه نگاری تپه حسنلو، همه ظروف منقوش مثلثی را در لایه IIIA حسنلو قرار داد و آن‌ها را در دو گونه منقوش مثلثی کلاسیک و منقوش غیر کلاسیک طبقه‌بندی نمود. با توجه به آزمایشات شیمیایی مشخص گردید که گونه منقوش کلاسیک در جایی خارج از حسنلو تولید شده است. وی تاریخ ساخت این ظروف را قرن چهارم پیش از میلاد عنوان کرده (Dyson 1999: 75). در شرق ترکیه نیز تاریخ ساخت این ظروف تغییر یافته و به دوره هخامنشی منسوب شده است (Summers 1993: 86).

نتیجه

در شاهنامه به نام برخی شهرها و قلعه‌ها اشاره شده است، قلعه بهمن دژ از جمله این قلعه‌ها است که با استناد به گفته‌های فردوسی در نزدیکی شهر اردبیل قرار گرفته است. نام این قلعه در واقعه‌ی درگیری‌ای که میان سران ایرانی بر سر جانشینی کاووس به وجود آمده، به میان آمده است. بسیاری از محققین بر این باورند که سلسله کیانیان را می‌توان با سلسله هخامنشی و کیخسرو را با توجه به بسیاری از شواهد با کوروش هخامنشی تطبیق داد. قلعه قوناق قیران یا رویین دژ که در ۲۸ کیلومتری شهر اردبیل قرار گرفته، بزرگ‌ترین استقرار دوره هخامنشی در استان اردبیل است. مطالعات باستان‌شناسی نشان دهنده این است که این قلعه در دوره هخامنشیان مورد استفاده بوده و با توجه به وسعت تقریباً ۴۰ هکتاری آن، مرکزیت سیاسی را در این منطقه عهده دار بوده است. با فرض تطبیق این دو سلسله، قلعه قوناق قیران را می‌توان همان بهمن دژ یا بهمن دز اشاره شده در شاهنامه دانست. حمدالله مستوفی عنوان می‌کند که در نزدیکی شهر اردبیل قلعه‌ای با نام بهمن دژ یا رویین دژ وجود دارد که نشان دهنده این موضوع است که این قلعه به این دو نام مشهور بوده است. قلعه و روستای قوناق قیران امروزه با نام رویین دژ نیز مشهور می‌باشد. پس می‌توان نتیجه گرفت که قلعه فوق‌الذکر همان بهمن دژ اشاره شده در شاهنامه است.

منابع و مأخذ

آزمایش، سید مصطفی. (۱۳۸۰). *با فردوسی، سلوک صوفیانه تا دیار سیمرغ*. تهران: انتشارات حقیقت.

- اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۸۳). *چهار سخنگوی وجدان ایران فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ*. چاپ سوم، تهران: نشر قطره.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۵). *جستاری در فرهنگ ایران*. تهران: نشر اسطوره.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *بیشتها. ج ۲*، تهران: انتشارات اساطیر.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). *شناخت نامه‌ی فردوسی و شاهنامه*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دیوید سن، اولگا. (۱۳۷۸). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه‌ی فرهاد عطایی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). *فردوسی و هویت شناسی ایرانی*. تهران: انتشارات طرح نو.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). *دانشنامه‌ی ایران باستان عصر اوستایی تا پایان دوران ساسانی. ج ۳*، تهران: انتشارات سخن.
- سرخوش کرتیس، وستا. (۱۳۸۴). *اسطوره‌های ایرانی*. ترجمه عباس مخبر. چاپ چهارم، تهران: نشر مخبر.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۵۶). *بنیان‌های اساطیری حماسه‌ی ملی ایران. شاهنامه‌شناسی (مجموعه گفتارهای نخستین مجتمع علمی بحث درباره‌ی شاهنامه در استان هرمزگان)*. تهران: انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.
- عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. تهران: انتشارات طوس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. دفتر دوم. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کرول، اشتفان. (۱۳۵۴). «سفال‌های پیداشده در حفاری بسطام در سال ۱۹۷۰». *گزارش‌های باستان‌شناسی در ایران*. ترجمه‌ی سروش حبیبی. تهران: انتشارات پژوهشکده باستان‌شناسی.
- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۸۹). *نامه‌ی باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه‌ی فردوسی. ج ۳*. تهران: سمت.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۵۰). *کارنامه شاهان در روایات ایران باستان*. ترجمه‌ی باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ . (۱۳۸۱). *کیانیان*. ترجمه‌ی ذبیح‌الله صفا. تهران: دانشگاه تهران.

- گریمال، پیر. (۱۳۶۹). *اسطوره‌های بابل و ایران باستان*. ترجمه‌ی ایرج علی‌آبادی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۷۸). *نزهة القلوب*. به کوشش سید محمد دبیر سیاقی. تهران: انتشارات طه.
- مسکوب، شاهرخ. (۱۳۸۱). «شاهنامه و تاریخ». *ایران‌نامه*. واشنگتن. شماره‌ی ۸۰.
- مفرد کهلان، جواد. (۱۳۷۵). *گزارش زادگاه زرتشت و تاریخ اساطیری ایران*. تهران: انتشارات نگین.
- هانزن، کورت هاینریشا. (۱۳۷۴). *شاهنامه‌ی فردوسی ساختار و قالب*. ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری. تهران: نشر پژوهش فروزان روز.
- هرینک، ارنی. (۱۳۷۶). *سفال ایران در دوران اشکانی*. ترجمه‌ی حمیده چوبک. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۸۳). *تاریخ روایی ایران. در تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت اول)*. ترجمه‌ی حسن انوشه. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.

- Dyson, R. H. 1965. "Problems of proto historic Iran as seen from Hasanlu". *Journal of near eastern studies*, vol. 24 (3), pp. 123-214.
- 1999. "Triangle festoon ware Reconsidered" *Iranica Antiqua*. Vol. 34, pp. 115-144.
- Medvedskaya, I. 1989. "The end of Urartian presence in the Region of lake Urmia". *Archaeologia iranica et orientalis miscellanea in Honorem louis vanden Berghe*. Gent vol. 2, pp. 439-454.
- Muscarella, Oscar. White. *The tumli at segirdan. Apreliminary Report*, MMJ, 1969, vol. 2, pp. 5-25.
- Muscarella, O. W. 1973. "Excavation at Agrab Tepe". *Metropolitan museum journal*, pp. 47-76.
- 1978. "Ziwye and Ziwye the forgery of a provenience". *Journal of field archaeology*. Vol. 5, pp. 197-219.
- Stronach, D. 1974. "Achaemenid village, I at Susa and the Persian migration to fars" *Iran*, vol. 26, pp. 239-248.
- Summers, G. D. 1993. "Archaeological Evidence for the Achaemenid period in Eastern turkey". *Anatolian studies*. vol. XLIII, pp. 85-108.
- Swiny, S. 1973. "Survey in nort west Iran". *East and west*, vol. 25, pp. 77-96.

Vonder Osten, H. 1952. "Die urartalsche topferei aus van und die möglichkeiten ihrer einordnung in die Anatolische keramik I". *orientalia*, vol. 21. pp. 307-28.

